

مفهوم‌شناسی واژه «حکمت» و «جمال» و رابطه آن دو از نظر قرآن

عنایت‌الله شریفی*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی^(د)، تهران

سعدی مؤیدی**

مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بیضاء، فارس

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۱)

چکیده

نوشته حاضر پیرامون دو محور «حکمت» و «جمال» و نسبت آن دو با یکدیگر در قرآن فراهم آمده است. حضور مکرر در قرآن دو واژه مذکور، جایگاه آنها را تصدیق می‌کند و همین تکرار و تأکید از وجوه مختلف و طی آیات عدیده، بررسی هر یک از این دو واژه را ضروری می‌کند. اما علی‌رغم اهتمام قرآن پژوهان، آنچه مغفول مانده، نسبت بین این دو واژه است که در این مقام با تأمل و تدبیر عمیق‌تر در قرآن به این معجزه عمیق قرآنی دست یابیم. در منظومه فکری قرآن، حکمت و جمال نه تنها دو ستیاره دور افتاده از هم نیستند، بلکه به طور وثیقی به یکدیگر مربوط و وابسته‌اند. هنر قرآن در این است که در ساختار خلل‌ناپذیر خود معنایی شگرف و معجزه‌آسایی عرضه می‌دارد که در بسیاری اوقات، از نگاه سطحی دور می‌ماند و هنرمند کسی است که به کشف چنان روابط پنهان و ناملموسی نائل آید. از این رو، برای دستیابی به چنین هدفی با مراجعه به قاموس‌ها، معنای لغوی هر یک را به دست آوردیم و آنگاه بر بنیاد تفاسیر معتبر، بهترین معنا را مشخص کردیم و در نهایت، از نسبت شگرف بین آن دو که در کلام وحی به خوبی یادآوری شده، پرده برداشتیم.

واژگان کلیدی: قرآن، الفاظ قرآن، حکمت، جمال.

* E-mail: enayat.sharifi@yahoo.com

** E-mail: saadi.moayedi@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

کلمه «حکمت» و هم‌خانواده‌های آن مکرر در قرآن و در دیگر منابع اسلامی به کار رفته است و اگرچه برخی آن را زاییده تمدن کهن یونان می‌دانند، اما از هر جا نشئت گرفته باشد، بعد از ظهور اسلام و ورود در این فرهنگ ناب الهی از سوی خداوند حکیم و مفسران قرآن حکیم، به‌ویژه معصومین^(ع) چنان تعالی یافت که تعلیم حکمت یکی از فلسفه‌های بعثت پیامبران برشمرده شد (ر.ک؛ آل‌عمران/۱۶۴؛ الجمعہ/۲ و ...) و بزرگترین، رفیع‌ترین و شایسته‌ترین نعمت خدا بر انسان‌ها شناخته گردید (ر.ک؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۸). اما متأسفانه این بزرگترین نعمت الهی، چنان در مقام تعریف، بیان و تعیین مصداق مهجور مانده است که مفسر بزرگ شیعی، مرحوم طبرسی فقط از طریق اخبار رسیده، حدود ده معنا برای آن ذکر می‌کند، بی‌آنکه تکلیف خواننده را در این مجال روشن نماید (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۵۱).

نگارنده با تأسف بر کوتاهی ما مسلمانان که چرا نتوانسته‌ایم گوهرهای اصیل و ناب قرآن را حداقل در تلاشی بسان توشیهیکو ایزوتسووی ژاپنی در آسمان بیکران قرآن و در کنار ستارگان دیگر، آن را به نظاره بنشینیم، چراکه ایشان در کتاب خدا و انسان در قرآن می‌گوید: «کلمات یا تصورات در قرآن، هر یک تنها و منعزل از کلمات دیگر به کار نرفته، بلکه با ارتباط نزدیک به یکدیگر مورد استعمال قرار گرفته‌اند و معنی مخصوص و ملموس خود را دقیقاً از مجموع دستگاه ارتباطی که با هم دارند، به دست می‌آورند» (ایزوتسو، ۱۳۹۳: ۵).

از این رو، بر آن است تا بعد از بررسی‌های لغوی و تفسیری این واژه در منابع اسلامی، البته نه به روش سمانتیک، خود تعریفی نو از حکمت ارائه دهد و با اضافه کردن گوهر جمال به آن و با ترکیبی متعالی به منظر آیات قرآن، روایات و جهان هستی بنشیند تا فقط بررسی‌های ما از گوهرهای ناب قرآن، تقلید و تکرار صرف نباشد و رشد، تعالی و ثمره علمی و عملی نیز داشته باشد.

واژه حکمت بیست بار در قرآن کریم ذکر شده است و معمولاً مفسران تعریفی که از حکمت به طور کامل ارائه داده‌اند، ذیل آیه شریفه ۲۶۹ سوره بقره است. اما این واژه قبل از نزول قرآن و در لغت عرب جاهلی و اشعار آنها نیز به کار رفته است و در روایات معصومین^(ع) به وفور از آن یاد شده است. آنچه جالب است اینکه گاهی این برکت یا خیر کثیر (البقره) به مشیت الهی که بدون حساب و علت نیست، اعطا می‌شود و عقل حکم می‌کند که آن بدون صلاحیت و شایستگی نیست و گاهی در لسان معصومین^(ع) کافر یا منافق هم صاحب حکمت هستند «خُد الحکمة و لو من أهل التَّفَاق» (نهج‌البلاغه / ج ۸۰).

این مسئله انسان را به تأمل وامی‌دارد. آنچه در این مجال در پی آن هستیم، عبارتند از:

- ۱- واژه «حکمت» در منابع اسلامی چه مفهومی دارد؟
- ۲- واژه «جمال» در منابع اسلامی چه مفهومی دارد؟
- ۳- حکمت و جمال در این مجال چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟

زیرا در باب حکمت، این مفهوم وزین و نورانی، با توجه به قدمت بسیار طولانی و اهمیت بسیار والایی که برای آن سراغ داریم، گویا متأسفانه تعریفی که درخور و شایسته این منت عظمی ارائه شده باشد، تاکنون صورت نگرفته است. همچنین باید گفت که نگارندگان تمام تقسیم‌هایی را که برای حکمت صورت گرفته، به دو دلیل فاقد جامعیت می‌دانند: یکی اینکه خلطی میان مفهوم و مصداق حکمت در طول تاریخ از سوی لغویون، مفسران و محققان صورت گرفته است. دوم اینکه تعاریف صورت گرفته ناقص می‌باشند و عنصری مفقود دارند که پس از تلاشی مستمر، امیدواریم با اضافه نمودن گوهر گم‌شده حکمت، یعنی جمال، و تبیینی نو از آن، تعریفی جدید و درخور این منت عظمی ارائه دهیم. در باب رابطه میان این دو، در این مقام باید گفت این دُرْدانه فراموش‌شده، «جمال = زیبایی» است که جزء لاینفک حکمت می‌باشد و اصلاً حکمت و جمال مثل دو بال هستند که پرنده ملکوتی انسان حکیم با هر دوی اینها پرواز و سیر می‌کند و فقدان هر یک خسارت عظمی محسوب می‌شود؛ زیرا حکمت مبداء جمال و جمال مظهر حکمت است در جهان زیبای آفرینش. نگارندگان برای تأیید ادعای خود از شواهد قرآنی و روایی استفاده می‌نمایند و با روشی تحلیلی و معناشناختی، البته نه معنای

سمانتیک، سعی دارند هاله‌ای از ابهام را که گرد این مفهوم نورانی فراگرفته است، رفع نمایند و بعد از تعریف و تقسیم یادشده، می‌توان تمام مصادیق قرآنی و روایی حکمت را در این تعریف و تقسیم که احتمالاً برای اولین بار صورت گرفته، قرار داد و با تعریف جدید می‌توان کلیدی برای گنجینه‌های دفین قرآن در روایات معصومین^(ع) ساخت.

۱- تعریف‌های ارائه شده از حکمت

برای واژه حکمت در زبان عربی که به نظر می‌رسد این واژه عربی باشد نه دخیل در زبان عربی، یعنی عبری (ر.ک؛ جفری، ۱۳۸۶: ۱۸۱) تعاریف متعددی آورده شده است، چه از سوی لغت‌شناسان و چه از سوی مفسران و شعرا، و تقریباً آن معانی که در لغت‌نامه‌های فارسی از این واژه صورت گرفته، برگردانی از تجارب عرب‌زبانان است نه رویکردی جدید و متفاوت. به همین دلیل، برای رسیدن به تعریف جدید، خود به بررسی این واژه در منابع مختلف لغوی، تفسیری و ... می‌پردازیم.

۱-۱ «حکمت» در لغت

آنچه در لغت‌نامه‌های عربی در باب حکمت آمده است، معمولاً زیر ریشه «حکم» قرار دارد و آنچه در این مقام آورده شده است، چکیده‌ای از معانی حکمت و هم‌خانواده آن است. لذا چنین پنداشته نشود که تمام معانی مذکور، معانی حکمت در این لغت‌نامه‌هاست، بلکه بدین دلیل تمام معانی هم‌خانواده حکمت در هفت دسته ذکر شده است و تمام معانی از همین منابعی است که ذکر شده است و برای تکرار نکردن، برخی از آن منابع ذکر شده است.

دسته اول

علم (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۶۳). ۱- اشعار حکیمانه، مثل‌ها، فقه، شناخت بهترین چیزها با بهترین علوم (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۴۰)، معرفت، علم شریعت (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۴۸)، کلام سودمندی که از جهل و سفاهت منع کند. ۳- اموری که مبنای آنها با علم و عقل محکم گردیده است و از اختلاف محفوظ است. ۴- علم به حقایق

اشیاء، آن‌گونه که هستند و عمل به مقتضای آنها (ر.ک؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶: ۱۶۰). ۵- گونه‌ای از قوه عاقله علمی که حکمت الهی است، حجت عقل بر طبق احکام شریعت. ۶- رسیدن به حق با علم و عمل، شناخت انسان و انجام خیرات، اسرار علوم شریعت و طریقت، علم اسرار حقایق الهی، تفکر در اوامر الهی و عمل به آن. ۷- قطعیت و یقین، وعظ (اندرز)، امر، عقل انسان، آنچه از احتمال و اشتباه محفوظ است، چیزی که در سر انسان است و او را از زشتی‌ها دور می‌کند.

دسته دوم

حلم (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۶۳)، منع از ظلم یا از فساد و ... (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۹۱)، لجام چارپایان، نهی (از زشتی و ...) زجر، گرفتن دست سفیه و نادان، سکوت، نیازمند نبودن، خشیه، الورع، محکم‌کاری و اتقان (ر.ک؛ فیومی، ۱۴۱۵ق: ۱۴۵)، چیزی که در آن اختلاف و اضطراب نباشد، حرز و برگشتن.

دسته سوم

نبوت و رسالت، قرآن (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۳۹)، تورات، زیور (ر.ک؛ مطرزی، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۱۸)، حلال و حرام الهی، آیات غیرمنسوخه، آیات آخر سوره انعام، آیاتی که نص است و آیات غیرمتشابه قرآن، اصحاب أخذود در قرآن، تأویل القرآن، طاعت خداوند.

دسته چهارم

حاکم، قاضی، حکم و شکایت نزد خدا بردن، عدل (ابن‌درید، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۵۶۴).

دسته پنجم

چانه یا پیشانی یا صورت انسان (ر.ک؛ صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۳۸۷)، شأن و منزلت انسان، فرج زنان (ر.ک؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۴۹)، اعتماد، راستی و اختیار تام داشتن.

دسته ششم

کسی که کاری را از روی هدف و غایت انجام می‌دهد، کسی که کارهای ظریف و زیبا انجام می‌دهد (ر.ک؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۱۹)، نهایت امر هر چیزی.

دسته هفتم

کسانی که مورد تمسخر قرار می‌گیرند.

تحلیل و بررسی

با اندکی تأمل در تقسیم‌بندی هفتگانه لغوی از حکمت تقریباً می‌توان تمام موارد دسته اول را به علم برگرداند که یکی از کارکردهای عقل محسوب می‌شود. برخی موارد دسته دوم را به راحتی و برخی را با تأویل‌هایی می‌توان به منع برگرداند. مصادیق دسته سوم را می‌توان در دسته‌بندی جدید ما که به زودی ذکر خواهد شد، از مصادیق حکمت افاضه‌ای قرار دارد. وجه مشترک مصادیق دسته چهارم را نیز می‌توان فیصله دادن و قطع نمودن دانست. درباره چانه، پیشانی و یا صورت انسان و ارتباط آنها با حکمت در لغت، برخی گفته‌اند به این دلیل است که از آنجا که چانه، صورت یا پیشانی انسان مثل مکان قرار گرفتن لجام برای چهارپایان است و گفتیم که لجام چهارپا را از سرکشی نگه می‌دارد. البته وجه بهتری هم می‌توان برای آن بیان نمود و آن اینکه، همان‌طور که در زبان عربی، به صورت انسان، «وجه» و به انسان آبرومند و صاحب منزلت، «وجه» گفته می‌شود و قدر و منزلت نیز یکی از معانی لغوی حکمت است، چنان‌چه بیان شد. در زبان فارسی نیز آبرو تناسب وثیقی با صورت انسان دارد و اصطلاح عامیانه «ریش گذاشتن» به جای صرف آبرو حاکی از آن است. وجه مشترک اعتماد، راستی و اختیار تام داشتن را می‌توان ثبوت دانست. درباره دسته ششم نیز باید گفت که هدف، غایت، ظرافت کاری و زیبایی به تعریف جدید ما مرتبط است و وجه تشابه کسانی که مورد تمسخر قرار می‌گیرند به حکمت، شاید از این نظر است که اینان به دلیل کفّ نفس و صبری که انجام می‌دهند و در این صبری، وجه‌الله را خواهانند و نیز این صبری آنان باعث تربیت روحی و رشد و تعالی آنها می‌گردد، چنان‌که یکی از مصادیق «محکمین» که در هفت

دسته لغوی قرار داشت، به «اصحاب الأخدود» تفسیر شده است؛ همان‌ها که مخیر شدند بین دنیا و شکنجه سوخته شدن و برگزیدن بهشت و رضوان پروردگار، و ایشان به دلیل صبر و استقامت خود، بهشت را برگزیدند و بعد از تحلیل هفت دسته از مصادیق کلی، لغویون تمام هفتاد مورد را می‌توان در ۱- علم (که یکی از بالاترین درجات آن یقین است)، ۲- منع، ۳- ثبوت، ۴- غایت‌مندی، ۵- زیبایی خلاصه نمود، چراکه حتی تعبیر قدر و منزلت انسان به حکمت را نیز می‌توان هم از نظر غایت‌مندی و هم از لحاظ منع، مرتبط به حکمت دانست؛ زیرا زمانی انسان قدر و منزلت حقیقی خود را حفظ می‌کند که در اموری ثبوت داشته باشد و لازمه‌اش منع از اموری مثل هوای نفس است و از سویی، اگر از چنین شخصی بپرسیم که چرا خویشتنداری می‌کنی و هدفت چیست، قطعاً غایتی را در نظر دارد که همان تربیت و کمال‌طلبی وی است و از این هفت دسته، از دسته اول، تنها شماره‌های ۱ تا ۷ عناصری از تعریف پیشنهادی ما می‌باشند و بقیه از مصادیق حکمت می‌باشند نه تعریف حکمت.

از دسته دوم نیز برخی از لوازم و برخی از عوامل رسیدن به حکمت هستند، یا مصادیق حکمت و هیچ کدام از تعریف حکمت نمی‌باشند.

از دسته سوم نیز هیچ کدام تعریف حکمت نیستند و از مصادیق حکمت می‌باشند. از دسته چهارم نیز هیچ یک تعریف حکمت نیستند و از دسته پنجم نیز برخی از مصادیق حکمت و برخی به صورت استعاره یا مجاز اسباب مصادیق حکمت می‌باشند. از دسته ششم، برخی از عناصر تعریف جدید ما وجود دارد و برخی نیز از مصادیق حکمت‌اند. کسانی که مورد تمسخر قرار می‌گیرند، با توجیه‌هایی می‌توانند از مصادیق حکمت قرار گیرند و ربطی به تعریف حکمت ندارند.

۲-۱) تقسیم‌بندی معیارمند دیگری از حکمت

این تقسیم‌بندی هفتگانه بر اساس برخی شباهت‌های محتوایی و مضمونی بود، اما با یک تأمل عمیق‌تر می‌توان پی برد که تمام این ۷۱ مورد را می‌توان در چند دسته زیر قرار داد که آیات و روایات نیز آن را تأیید می‌کند:

۱- دسته‌ای که به عنوان علل معدّه یا عوامل فراهم‌کننده حکمت می‌توان نام برد؛ از قبیل (اشعار حکیمانه، مثل‌ها، فقه، کلام سودمند، اسرار علوم شریعت، تفکر در اوامر الهی و عمل به آن و هر یک از این مصادیق هفتادو یک‌گانه که به نوعی عمل محسوب می‌شوند، چه اوامر چندگانه‌ای که در سوره‌ی اسراء آمده است و چه در این تقسیم‌بندی هفتادویک‌گانه، مثل اوامر، نواحی، راستگویی، حلم، برگشتن و...).

۲- دسته‌ای که به عنوان لوازم حکمت می‌توان برشمرد (حال چه به صورت استعاره و کنایه مثل صورت و چانه که استعاره از محلّ لگام یا منع انسان است) و چه به صور دیگر؛ مثل اخلاص، ظرافت‌کاری و محکم‌کاری و زیباکاری و...).

۳- دسته‌ای که جزئی از تعریف حکمت می‌باشند (مثل صاحب‌یقین و معرفت‌شدن با افاضه و اشراق الهی و...).

۴- بالآخره دسته‌ای که به عنوان نتایج حکمت می‌توان از آنها نام برد (از قبیل خشیت، بی‌نیازی، اموری که مبنای آنها با علم و عقل محکم گشته، از اختلاف محفوظ است). از این نظر است که حکمای حقیقی و انبیا کمترین اختلاف را با یکدیگر دارند و به قول حضرت امام خمینی^(ع)، اگر تمام انبیا یک جا جمع شوند، هیچ اختلافی با یکدیگر نخواهند داشت.

۱-۳) شواهدی برای هر دسته

دسته اول

«عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ فَإِنَّ النَّبِيَّ^(ص) أَمَرَ بِالسَّوَاكِ فِي ظَاهِرِ الْأَسْنَانِ وَ أَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى وَ الْمَثَلُ وَ مَنْ أَنَاخَ تَفَكَّرَهُ عَلَى بَابِ عَتَبَةِ الْعِبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأُمْتَالِ فِي الْأَصْلِ وَ الْفَرْعِ فَتَحَّ اللَّهُ لَهُ عِيُونَ الْحِكْمَةِ وَ الْمَزِيدَ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (مصباح‌الشریعه، ۱۴۰۰ق: ۱۲۶).

دسته دوم

«مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنُورِ التَّائِبِ وَ حُسْنِ التَّوْفِيقِ فَطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلَا يُفَارِقُ الْمَعْرِفَةَ وَ التَّقَى فَيَسْتَمِيعُ الْكَلِمَ مِنَ الْأَصْلِ وَ يَتْرُكُ قَائِلَهُ كَيْفَمَا كَانَ قَالَتِ الْحُكَمَاءُ خُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَجَانِينِ قَالَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ^(ع) جَالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتَهُ وَ لِقَاؤُهُ فَضْلًا عَنِ الْكَلِمِ وَ لَا تَجَالِسُوا مَنْ تَوَافَقَهُ ظَوَاهِرُكُمْ وَ تَخَالَفَهُ بَوَاطِنُكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ الْمُدْعَى بِمَا لَيْسَ لَهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَاسْتَفَادْتُمْ [فِي اسْتِفَادَتِكُمْ] فَإِذَا لَقْتُمْ مِنْ [فِيهِ] ثَلَاثُ خِصَالٍ فَاعْتَنِمِ رُؤْيَتَهُ وَ لِقَاءَهُ وَ مُجَالَسَتَهُ وَ لَوْ كَانَ سَاعَةً فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَثِّرُ فِي دِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عِبَادَتِكَ بَرَكَاتُهُ فَمَنْ كَانَ كَلَامُهُ لَا يُجَاوِزُ فِعْلَهُ وَ فِعْلُهُ لَا يُجَاوِزُ صِدْقَهُ وَ صِدْقُهُ لَا يُنَازِعُ رَبَّهُ فَجَالِسُهُ بِالْحُرْمَةِ وَ انْتِظِرِ الرَّحْمَةَ وَ الْبَرَكَاتَةَ وَ اخْذِرْ لُزُومَ الْحُجَّةِ عَلَيْكَ وَ رَاعِ وَقْتَهُ كَيْلًا تَلُومَهُ فَتَخَسَّرَ وَ انْظُرْ إِلَيْهِ بَعَيْنِ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَخْصِيصِهِ لَهُ وَ كَرَامَتِهِ إِيَّاهُ» (همان: ۱۶۲).

دسته سوم

«عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله^(ع) عن قول الله: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. فقال: إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، فَمَنْ فَهَّمَهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ، وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ فِقِيهِ» (عياشى، ۱۳۸۰ق، ج ۱: ۱۵۱).

دسته چهارم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^(ع) يَقُولُ بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ وَ بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ قَالَ وَ كَانَ يَقُولُ التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَشَى فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَ قَلَّةِ التَّرَبُّصِ» (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۸).

۲- حکمت در تفاسیر

معانی مفسران از حکمت بسیار نزدیک به معنای لغوی این واژه است که مواردی ذکر می‌شود:

- در تفسیر/الأصفي در باب حکمت آمده است: «تحقق یافتن علم و استواری در عمل (اطاعت پروردگار و معرفت امام) «معرفت امام» «اجتناب از گناهان کبیره که خداوند آتش برای آنها مقرر کرده»، «معرفت و تفقه در دین»، «حکمت نور معرفت است و میراث تقوی و ثمره صدق است و اگر بگویم خداوند نعمتی بزرگتر، برتر، شایسته‌تر و پربهاتر از حکمت به بندگانش ارزانی نکرده، درست گفته‌ام» (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۸).

در روایت دیگری از پروردگار نقل کرده است: «من حکمت را به کسی ارزانی نمی‌کنم، مگر اینکه او را برای خود برگزیده باشم و با حکمت او را خاص خود گردانیده باشم» (همان).

همچنین گفته است حکمت یعنی کتاب، و در روایت دیگری گفته است: «هیچ خانه‌ای نیست که حکمت در آن نباشد، مگر اینکه خراب شده است. سپس آگاه باشید، فقیه شوید، عالم شوید و در حالت جهالت از دنیا نروید» (فیض کاشانی، ۲: ۱۲۹).

علم قرآن، ناسخ و منسوخ قرآن، محکم و تشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال قرآن، علم دین، نبوت، فهم، خشیت، علمی که منفعت و فایده زیادی دارد، قرآن و فقه، به علم حکمت گفته می‌شود؛ زیرا با علم از زشتی ممانعت می‌شود و از زشتی تنفر ایجاد می‌شود و از جبائی نقل نموده که منظور از حکمت آن است که خداوند به انبیاء و امت آنها عنایت کرده است؛ از قبیل کتب آسمانی، آیات و نشانه‌هایی است که آنها را به خدا و دین خدا دلالت و راهنمایی می‌کند.

صاحب مجمع‌البیان مرحوم طبرسی نیز این گونه نقل نموده است: «در اینکه مقصود از حکمت چیست، چند وجه گفته‌اند:

۱- علم به قرآن و آگاهی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام، مثل‌های آن (نظر ابن مسعود و ابن عباس). ۲- علم دین (از ابن زید). ۳- رسیدن به واقع و

حقیقت در عمل و گفتار (مجاهد). ۴- نبوت و پیامبری (سدی). ۵- معرفت به خدا (عطا). ۶- فهم (ابراهیم). ۷- ترس از خدا (ربیع). ۸- قرآن و فقه (از امام صادق^(ع) و مجاهد). ۹- علم و دانش که فایده و منفعت بزرگ دارد و این وجه جامع همهٔ وجوه و اقوال دیگر می‌باشد. ۱۰- آنچه خداوند به انبیا، پیامبر و امت‌های آنان داده از کتاب و آیات و نشانه‌هایی که آنها را به شناسایی خدا و دین او راهنمایی کند که این خود تفضّل و رحمتی است از طرف پروردگار و به هر کس بخواهد، می‌دهد (از علی بن جبائی).

علّت اینکه به علم، حکمت گفته شده، این است که علم همیشه انسان را به زیبایی (نیکی) و خیر می‌خواند و از زشتی باز می‌دارد و این حقیقت حکمت است» (طبرسی، ۱۳۶۰، ۳: ۵۱).

۳- حکمت از دیدگاه فیلسوف بزرگ شیعه؛ ملاصدرا

صدرالمتألهین حکمت را هم شامل علم صحیح و هم فعل و رفتار صحیح می‌داند و روایتی از مقاتل نقل می‌کند که تفسیر حکمت در قرآن را خارج از چهار وجه نمی‌داند که عبارتند از:

۱- مواظب قرآن؛ مثل آیه ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد ﴿النساء/۱۱۳﴾.

۲- فهم و علم؛ مثل آیه ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم ﴿مریم/۱۲﴾.

۳- نبوت؛ مثل آیه ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ﴾: دانش به او دادیم ﴿ص/۲۰﴾.

۴- قرآن، عجائب و اسرار آن؛ مثل آیه ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما ﴿النحل/۱۲۵﴾.

سپس ایشان مرجع همهٔ این وجوه را در علم به حقایق اشیاء و عمل به موجب آنکه تجرّد و کناره‌گیری از دنیا و آنچه در آن است (تقوا) می‌دانند. سپس می‌گویند:

«به همین خاطر، گفته‌اند حکمت تخلّق به اخلاق خداست؛ یعنی احاطه به صُور موجودات و عاری گشتن از مادّیات. پس بدان که امکان ندارد حکمت از این دو معنا خارج باشد؛ زیرا بدون شک حکمت، کمال انسان است و کمال انسان منحصر در دو چیز است: اول شناخت خیر (خوبی‌ها و زیبایی‌ها) به دلیل خوبی خودش. دوم شناسایی خیر برای به کار بستن آنکه مرجع اولی، علم و ادراک است و مرجع دومی به کردار و فعل صحیح برمی‌گردد و کمال این دو امر در نوع انسان همان مرتبه نبوت و ولایت است. چنانچه خداوند از قول حضرت خلیل حکایت فرموده که می‌فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا﴾ پروردگارا به من علم و دانش ببخش ﴿الشّعراء/۸۳﴾ که در اینجا منظور، حکمت نظری است و در دنبال همین آیه می‌فرماید: ﴿وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ و مرا به صالحان ملحق فرما ﴿الشّعراء/۸۳﴾ که حکمت عملی است. یا خطاب به حضرت موسی ^(ع) که فرمود: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست ﴿طه/۱۴﴾ که این حکمت نظری است تا آنجا که فرمود: ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ ﴿طه/۱۴﴾ که حکمت عملی است. موارد بسیاری از این قبیل در قرآن وجود دارد؛ زیرا علم توحید به کمال نمی‌رسد، مگر بعد از اطلاع به جمیع ابواب حکمت نظری و عملی خالی از شوائب نفسانی و این میسر نمی‌شود، مگر بعد از اینکه انسان حکیمی باشد که بداند هر آنچه نزد خداست، برای نیکوکاران خیر است و زیباست «صدرای شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۷: ۱۶۴-۱۶۵».

سپس ویژگی‌هایی برای حکمت ذکر می‌کند که عبارتند از:

- الف) حکمت از جانب خدا افزوده می‌شود.
- ب) بین معلّم حکمت و مفیض حکمت، فرق است و خداوند مفیض و انبیاء معلّم حکمت هستند.
- ج) قیاض معارف از جمله حکمت بر نفوس، خداوند است که این معارف از سوی ملائکه از امکان به وجود و یا از قوه به فعل درمی‌آید.
- د) خداوند با افاضه صُور اشیاء بر قلوب بندگان، هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند.

ه) منظور از این حکمت که خداوند افاضه می‌کند، علوم ضروری نیست که حیوانات و چارپایان نیز دارا می‌باشند، بلکه منظور، آن دسته از علوم نظری است که منشاء و مبداء افعال حسنه هستند.

۴- نقدی بر دیدگاه ملاًصدرا

نکات مثبت دیدگاه این فیلسوف و مفسر بزرگ این است که اولاً اصل و اساس حکمت را از افاضات پروردگار می‌داند. ثانیاً اینکه ایشان انبیاء و معصومین^(ع) را معلّم حکمت می‌داند، نکته برجسته‌ای است که شاهدهی است برای تقسیم‌بندی ابتکاری ما که به زودی ذکر می‌شود. ثالثاً ایشان نیز مثل مرحوم طبرسی، همان گونه که ذکر گردید، حکمت را مبداء و منشاء افعال حسنه (زیبا) می‌داند. رابعاً کمال حکمت را برای اولیاءالله دانسته است. اما متأسفانه چند اشکال بر دیدگاه وی وجود دارد که عبارتند از: الف) ایشان نیز مثل دیگران برای حکمت، انواعی قائل نیست. ب) گویا با نقل دیدگاه مقاتل و اشکال نگرفتن بر آن، گویا ایشان نیز حکمت را در قرآن در این چهار دسته می‌گنجانده است، در صورتی که اولاً همان گونه که از مجمع‌البیان نقل شد، ایشان آن را در ۱۰ دسته می‌گنجانند که وسیع‌تر از دایره معنای ایشان است. از سویی، ایشان نیز مصادیق حکمت را با معنای حکمت خلط نموده است و به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی نکردن حکمت، وی را دچار این اشتباه نموده است. ثالثاً آنچه که گفته حکمت هم شامل علم صحیح و هم فعل و رفتار صحیح می‌شود. معلوم نیست کدام نوع حکمت را منظور نموده است.

۵- نقد و بررسی معنای حکمت در تفاسیر

از آنچه به عنوان شاهد در معنای حکمت از تفاسیر ذکر شد، نکاتی به دست می‌آید که عبارتند از:

- ۱- به جز معنای کتابت، معرفت امام و وسیله تمیز الهام رحمانی و القای شیطانی، تقریباً تمام معنای دیگری که برای حکمت ذکر شد، در این تفاسیر در بحث قبلی لغوی آمده است و چیز جدیدی ذکر نشده است.

۲- از روایات تفسیرالأصفی نکات جالبی به دست می‌آید که ما در بحث ارائه تعریف و تقسیم‌بندی خودمان از حکمت بیشتر از این روایات استفاده می‌کنیم و نکات آن را ذکر می‌نماییم، اما آنچه به طور خلاصه باید اینجا گفت، این است که مستنبط از این روایات حکمت، معرفت یا علم متداول نیست، بلکه هدیه‌ای است که خداوند به مخلصین خود ارزانی می‌فرماید. شاید منظور از این عبارت معصوم که فرموده «خانه‌ای که خالی از حکمت باشد، خراب است» مقرون به این حدیث نورانی علوی باشد که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلِّ كَمَا يَمَلُّ الْأَبْدَانُ فابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ: مسلماً این قلب‌ها نیز مثل بدن‌ها افسرده و پوسیده می‌شود. پس برای باطراوت شدن آنها، حکمت‌های تازه طلب کنید» (نهج‌البلاغه / ح ۱۷۹). زیرا با توجه به این ضرب‌المثل معروف که گوید: «افسرده‌دلی افسرده کند انجمنی را»، زمانی که صاحب‌خانه قلبی تاریک و ضمیر و درونی سیاه و دژم داشته باشد، نه تنها بر دیگر افراد خانه تأثیر می‌گذارد، بلکه با توجه به آیات بی‌شمار قرآنی که خداوند برای تمام ذرات کائنات گونه‌ای شعور قائل است، حتی بر در و دیوار خانه نیز این افسردگی تأثیر می‌گذارد و خانه‌ای که از صفا و صمیمیت و زیبایی بی‌بهره باشد، به راستی که خرابه‌ای بیش نیست. در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي حَيَاةَ الْقَلْبِ الْمَيِّتِ» (همان / خ ۱۳۳).

۳- آنچه از عبارت آخر جمله تفسیر مجمع‌البیان استنباط می‌شود، این است که علم، حقیقتی دارد و اگر ما این حقیقت را حق‌الیقین بدانیم (چنان‌چه یکی از معانی حکمت در بحث لغوی، رسیدن به حق‌الیقین بود که ذکر شد)، ایشان برای علم درجاتی قائل است که اوج آن را حکمت نامیده است و این جزء از علم را که حکمت یا حقیقت علم نامیده، اثرش این است که انسان را به زیبایی فرامی‌خواند؛ به عبارت دیگر، از خواص حکمت، بارور نمودن روحیه زیباشناختی در انسان است.

۴- از روایت امام نیز استفاده می‌شود که یکی از بالاترین درجاتی که انسان می‌تواند طی نماید و یکی از بزرگترین نعمت‌های الهی بر بشر ارزانی حکمت است و شاید این کلام امام ناظر به همان خیر کثیری باشد که در سورة البقرة آیه ۲۶۹ ذکر شده است.

۵- دو اشکال بزرگی که در همه این تفاسیر وجود دارد: یکی خلط معنا و مصداق حکمت است، حتی در تفسیر مجمع‌البیان که یکی از معروف‌ترین تفاسیر شیعه است و دیگر اینکه با توجه به کلام این مفسران گویا حکمت فقط یک نوع است که هم آن را به مخلصین و هم به منافق و کافر می‌دهند.

۶- تعریف و تقسیم ارائه شده ما از حکمت

ما معتقدیم که حکمت به طور کلی به دو نوع اصلی تقسیم می‌گردد که صاحبان هر کدام از این دو نوع، خود درجات بسیاری دارند و یک کلی مشکک است نه متواطی؛ زیرا همان‌گونه که خیلی از محاسن و مکارم الهی و انسانی دارای شدت و ضعف است و بستگی به عواملی دارد، حکمت نیز از این قاعده مستثنی نیست و ما اگر بخواهیم حکمت را تعریف کنیم، حتماً باید با پسوندی که بیانگر نوع آن است، آن را مشخص، سپس به تعریف آن پردازیم. اکنون نخست به تعریف آن و آنگاه به مؤیدات خود در این تعریف می‌پردازیم و آنگاه برای انواع آن مثال‌ها و شواهدی می‌آوریم.

۷- حکمت افاضه‌ای و حکمت تعلیمی

حکمت افاضه‌ای عبارت است از «افاضه بالاترین درجه یقین از سوی خداوند به اولیای خود که در سایه آن، تمام نظام آفرینش را زیبا درک می‌کنند و حکمت تعلیمی، تمام علوم و افعالی است که در کنار دیگر شرایط تحصیل حکمت انسان را به زیبا نگریستن عالم آفرینش می‌رساند» (تعریف نگارنده).

در تعریف ارائه شده، حکمت افاضه‌ای مختص پیامبران، معصومین و اولیاءالله یا خاصان حضرت حق می‌باشد و حکمت تعلیمی شامل تمام علوم، معارف و اعمالی است که یا از سوی ایشان به مردم تعلیم داده می‌شود تا در سایه آن به تعالی و سعادت برسند و یا اگر نزد دیگران غیر از ایشان باشد و به‌زودی به صاحب اصلی خود که همان جوینده حکمت است، بازمی‌گردد و در سایه این دو تعریف است که احادیثی از قبیل معنا پیدا می‌کند.

۸- شواهدی برای تعریف و تقسیم ارائه شده

برای برخی قسمت‌هایی که در تعریف ارائه شده، مستندات لغوی، تفسیری و قرآنی و روایی داریم که اکنون به اجمال هر یک را خواهیم آورد و قسمتی از تعریف ارائه شده، یعنی گنجاندن جمال در تعریف، برای اولین بار صورت گرفته است.

۸-۱) شواهد لغوی

در دسته‌بندی هفتگانه لغوی آغاز بحث، این تعاریف در لغت‌نامه‌ها آمده است که «قطعیت و یقین»، «صاحب‌یقین و معرفت گشتن به وسیله افاضه و اشراق الهی»، «رسیدن به حق‌الیقین در همه معارف و احکام»، «نبوت و رسالت»، «نهایت امر هر چیزی»، «کسی که کارهای ظریف و زیبا انجام دهد». حتی در لغت‌نامه‌های فارسی هم شواهدی برای این تعریف می‌توان یافت؛ مثلاً مرحوم دهخدا بعد از اینکه حدود سی معنا برای حکمت آورده که جز اندکی، همه از مصادیق حکمت می‌باشد و تقریباً همه در بحث لغوی موجود است. در جایی می‌گوید:

«جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است»
(دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱۲: ۵۵۸).

«حکمت از حضرت نبی باید جست پاک و پاکیزه ز تشبیه و ز تعطیل چو سیم»
(همان).

یا در لغت‌نامه مرحوم معین معانی ذیل آمده است: «عدل، داد، دانش، دانایی، حلم، بردباری، راستی، درستی صواب، کلام موافق حق، پند و اندرز، معرفت، حقایق اشیاء به قدر طاقت بشری که تعریف اخیر علم، حکمت یا تعریف علم فلسفه است و شاید دلیل اینکه یکی از تعاریف علم فلسفه علاوه بر تعریف مذکور، این گونه است، بدین لیل باشد که: «حکمت شبه وصفی به الله عالم است؛ یعنی به واسطه این علم، روح انسانی متّصف به صفات الله می‌شود و متخلّق به اخلاق الهی می‌گردد و این اتّصاف و تخلّق، روح را از حالت فانی بشریت بمیراند و نشئه باقی ابدیت حیات بخشد» (الهی قمشه ای، ۱۳۶۳: ۴).

۲-۸) شواهد تفسیری

در تفاسیر شیعه، برخی تفسیرهایی ارائه داده‌اند که به تعریف و تقسیم‌بندی ما از حکمت بسیار نزدیک است و در اینجا نمونه‌هایی از این تفاسیر ذکر می‌شود.

الف) تفسیر اَطیب‌البیان

نویسنده تفسیر اَطیب‌البیان بعد از اینکه معانی مختلفی را که برای حکمت ذکر نموده‌اند، نقل می‌کند (مثل علم قرآن، اصابه در قول، قرآن، فقه، طاعة الله و معرفة الإمام و ...) می‌گوید، اینها از مصادیق حکمت هستند و تحقیق کلام را این می‌داند که حکمت یکی از صفات ربوبیت و از شئون علم است و بعد خصوصیتی که برای حکمت ذکر می‌کند، جالب است که عبارتند از:

الف) حکمت شامل جمیع علوم می‌شود. ب) حکمت موهبت عظمی است. ج) حکمت مقول بالتشکیک است و مراتب بسیار دارد، بلکه غیرمتناهی است و هر کس به او حکمت داده شده است، بهره‌ای از آن دارد و این موهبت را جهال درک نمی‌کنند. د) صاحبان عقل خالص از شوائب و هواهای نفسانی، می‌توانند آن را درک کنند. ه) هر کس که خداوند به او عنایت کند و شایستگی داشته باشد، به میزان قابلیت می‌تواند از حکمت بهره گیرد.

ج) برای حکمت فرد اتم قائل است که خداوند آن را به انبیاء و اتم آن را به نبی مکرم اسلام^(ص) و اوصیای ایشان عنایت فرموده است. سپس ایشان یک معنا را جامع همه معانی حکمت می‌داند و آن معرفت فوائد، نتایج، خواص، مصالح، مفاصد و مضارّ اشیاء، امور، افعال، اخلاق و عقاید چه آخروی و چه دنیوی است (ر.ک؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۳: ۵۱).

در نقد صفت‌های ایشان، اولاً باید گفت با تقسیمی که ما از حکمت ارائه دادیم و آن را دو نوع دانستیم و برای حکمت تعلیمی مصادیق بسیار بی‌شمار ذکر نمودیم، عبارت «الف» ایشان درست است که گفته است، حکمت شامل جمیع علوم می‌شود، به شرطی که آنها را از نوع تعلیمی بدانیم و نیز اینکه ایشان گفته، حکمت مقول بالتشکیک است، ما نیز با توجه به

مراتب و درجات انسان‌ها، حکمت را نوعی مشکک دانستیم، چه حکمت افاضه‌ای و چه حکمت تعلیمی را. همچنین عبارت «ب» ایشان که آن را موهبت عظمی دانسته، با حکمت افاضه‌ای ما مطابقت دارد.

خصوصیت «ت» ایشان نیز در تقسیم‌بندی ما لحاظ شده است و عبارت «ث» ایشان نیز چنین است، اما در خصوصیت «ج»، اینکه ایشان برای حکمت فرد اتم قائل است، با تعریف حکمت افاضه‌ای ما مطابقت دارد و ملاصدرا نیز با ایشان موافق است که کلام او قبلاً ذکر شد، اما اشکال کار ایشان تقسیم‌بندی نکردن حکمت به انواع آن و نامگذاری نکردن ایشان از حکمت است که البته ما اعتراضی بر معنای جامع ایشان نداریم.

ب) مفسر بزرگ علامه طباطبائی

یکی از نکته‌سنجی‌ها و ظرافت‌های تعریف علامه طباطبائی از حکمت، ذیل آیه ۲۶۹ البقره، این است که آن را یک نوع معرفی می‌کند و اگر ایشان یک تقسیم‌بندی ارائه می‌داد، تعریف ایشان نیز بسیار متین و بجا بود. ایشان می‌فرمایند: «حکمت به کسر «حاء» بر وزن فعله است که این وزن افاده نوع، یعنی دلالت بر نوع معنایی می‌کند که در این قالب درآمده است. پس حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است، چنانچه هیچ‌رخنه و یا سستی در آن نباشد و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می‌شود و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد... پس حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۰۶).

نقد دیدگاه علامه طباطبائی

اشکال بزرگ علامه در این باب، تقسیم‌بندی نکردن حکمت است و انسان با یک نوع کلی‌گویی در تعریف ایشان مواجه است؛ زیرا ما چنانچه در بحث لغوی حدود هفتاد و یک مصداق و تعریف را که از حکمت ارائه شده بود، ذکر کردیم و با تعریف کلی علامه و تقسیم‌بندی نکردن ایشان، انسان دچار سردرگمی می‌شود.

ج) تفسیر شریف لاهیجی

در مقدمه تفسیر لاهیجی عبارتی گویا از کتاب *محبوب القلوب* نقل می‌کند که گرچه ایشان قسمت‌هایی از عبارات این کتاب را که مربوط به نبوت است، نمی‌پذیرد، اما قسمت‌هایی از آن جالب است و شبیه گفتار ملاصدر است که آن را سابق بیان نمودیم: «پی بردن به حقایق اشیاء چنان که شاید و باید، بر حسب طاقت بشری بر دو گونه است: اگر از عالم بالا و ملاء اعلی به وی افزوده شود، نه از راه تعلیم و تعلم بشری و با این حال، مأمور به اصلاح نوع انسانی نیز باشد، او را نبی و پیغمبر گویند و اگر یاد گرفتن از طریق بشریت به دست آید، آن را فلسفه نامند و لازمه این امر، صفات شریفه‌ای است که از آن جمله، نورانی شدن نفس است در پرتو دانش تا حدی که مجهولات به معلومات مبدل شود و هیچ چیز بر وی پوشیده نماند» (لاهیجی، بی تا: ۶۶).

۳-۸) شواهد قرآنی

ما برای تعریف و مبنای تعریف و تقسیم‌بندی خود دلایلی از قرآن داریم که برخی از آنها را بیان می‌کنیم. خداوند در آیه ۷۹ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾: برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا مرا پرستش کنید! بلکه مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموزتید و درس می‌خواندید (و غیر از خدا را پرستش نکنید)!

خداوند متعال در آیه ۳۹ سوره مبارکه اسراء، بعد از بیان اصول چندگانه‌ای که قبل از این آیه ذکر فرموده، می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾: این (احکام) از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرموده است.

«و اگر ما با توجه به اینکه اصل قرآن در مقام لدن هیچ گونه تفصیل و یا قسمی ندارد و نیز اگر ما قرآن و وحی به انبیاء را دارای سه مرتبهٔ اعلی، عالی (متوسط) و نازل بدانیم» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۷۳).

می‌توان گفت که مراتبی از حکمت را خداوند فقط به خواص معصومین و انبیاء می‌دهد، اشاره به همین حکمت دارد؛ مراتبی مثل معارف شب معراج، آنجا که فرشته قادر به طی طریق نبود (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸: ۳۸۲). یا آنچه بنا بر نقل کتاب مقدس، حضرت سلیمان از خداوند طلب حکمت می‌کند (اول پادشاهان، ۳: ۹) و خداوند نیز دعای وی را اجابت می‌نماید (همان: ۱۲) که تبلور آن در امثال سلیمان دیده می‌شود، به صورت بسیار گسترده و نیز این تبلور تا حدی در جامعهٔ سلیمان دیده می‌شود، مراتبی از حکمت نیز به واسطهٔ جبرئیل یا وسایط دیگر به پیامبران افزوده می‌شود، سپس مراتبی از حکمت به وساطت پیامبر به سایر مردم یاد داده می‌شود (حکمت تعلیمی) و اینکه در آیاتی از قرآن کریم می‌فرماید ما پیامبران را فرستادیم تا کتاب و حکمت به مردم بیاموزند.

۸-۴) شواهد روایی

امام علی^(ع) نیز در معرفی خود و اهل بیت^(ع) می‌فرماید: «نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینابیع الحکمة» (نهج البلاغه / خ ۱۰۹). آن حضرت خاندان عصمت و طهارت را چشمهٔ حکمت معرفی می‌کند؛ یعنی اگر بقیه نیز از حکمت بهره‌ای دارند، جیره‌خوار این خاندان می‌باشند. اما در باب حکمت عرضی، امام علی^(ع) حدیثی جالب دارند که مؤید تقسیم‌بندی ماست. به‌علاوه، آیات زیادی نیز از قرآن کریم وجود دارد که ابتدا کلام امام علی^(ع) و آنگاه چند آیه را در این رابطه ذکر می‌کنیم. آن حضرت می‌فرماید: «خُذ الحکمة اَنّی کانت، فإِنَّ الحکمة تکون فی صدرالمنافق فتلجج فی صدره حتّی تخرج فتسکن إلی صواحبها فی صدر المؤمن: حکمت را از هر کجا باشد، فراگیر که حکمت در سینهٔ منافق، ناآرام است تا از آن بیرون رود و در سینهٔ مؤمن که از صاحبان آن است، قرار و آرام گیرد» (همان / خ ۷۹).

۹- گوهر گم‌شده حکمت

همان‌گونه که قبلاً یاد شد و مدعی شدیم، اگر صحبت از حکمت به میان آید و از زیبایی و جمال بحثی نشود، حکایت‌گر قصور ما از دین و مضامین وحیانی است، چراکه نه تنها در آیات و روایات این دو با هم پیوند وثیقی دارند، بلکه در همه فرهنگ‌ها شواهدی برای آن یافت می‌شود که مثال‌هایی به زودی آورده خواهد شد. از جمله نتایج این پیوند را می‌توان به یکی از ثمرات حکمت در جامعه سلیمان (باب ۸: ۱) اشاره کرد که همان رسیدن به شادمانی است. در قرآن کریم، آیات متعددی بیانگر این ارتباط تنگاتنگ می‌باشد. در یک موضع داریم: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ خداوند آفریدگار هر چیزی است ﴿(الزمر / ۶۲)﴾ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید ﴿(الستجه / ۷)﴾.

با کنار هم قرار دادن این دو درمی‌یابیم که هر چیزی که شیء بر آن اطلاق شود، زیبا هم هست و با توجه به تعریف علامه از حکمت که فرمودند: «حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۶) و دیگر تعاریف قبلی از حکمت، آیا امکان دارد انسان به حقیقت چیزی برسد، اما زیبایی آن را درک نکند؟!

۱۰- جمال در لغت

از آنجا که در بحث حکمت از جمع‌بندی هم‌خانواده این واژه به برکات و مشترکات زیادی نائل آمدیم، سعی داریم چنین تحلیلی را بر واژه جمال نیز ارائه دهیم. لذا ابتدا هم‌خانواده‌های جمال را که در این مجال، حتی به معانی مخالف آن نیز اطلاق گردیده، می‌آوریم و آنگاه به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

از آنچه در لغت‌نامه‌ها پیرامون گروه خانوادگی «جمال» به دست می‌آید، می‌توان آنها را به چند دسته زیر خلاصه نمود:

دسته اول

مذاب کردن پیه (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۴۱ و ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۴۸۱ و ...)، فربه‌ای و یا زن فربه (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۱۲۳ و ...)، همراه بودن با راحتی و استراحت (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۴۱)، تکبیر، طلحه و زبیر، تعامل پسندیده و معاشرت نیکو با مردم (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، انعام و بخشش به دیگران (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۲) عفو و گذشت (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، مایل شدن و تمایل یافتن و به خوبی آماده شدن (ر.ک؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۳۲۹).

دسته دوم

نامی برای زن‌ها (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۴۱)، نامی برای یک نوع ماهی یا یک نوع پرنده و یا کوسه (ر.ک؛ همان: ۱۴۱)، نام شتر (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۴۸۱)، زوج (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱: ۱۲۳) و جاهت و زیبایی زینت یا آرامش و بانمکی (ر.ک؛ همان: ۱۲۳)، زنی که فربه‌ای ندارد (ر.ک؛ همان: ۱۲۳)، مو و صورت زیبای زن‌ها (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، مرد و زن زیبا (ر.ک؛ فراهیدی: ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۴۱)، صوت زیبا، آرایش و لباس زیبا، زینت (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، استخوان دنبال آرنج آراستن و زیبا کردن، شایسته بودن، زیبایی بوتۀ گلی که یک ساعت قبل از غروب باز می‌شود و پس از طلوع خورشید پژمرده می‌شود، گیاهی که بر تنۀ درختان می‌پیچد و گل‌های زیادی می‌دهد (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۲۹).

دسته سوم

جمع آوری بعد از پراکندگی، کلام موجز (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۴۱)، گلّه‌ای از شتر که صاحب آن همراه آن باشد، شب (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۰ق: ۲۰۲)، لشکر، غایت زیبایی یا کمال زیبایی، جمع نمودن (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱: ۱۲۳)، سیاهی گلّه شتران، اعدادی که کامل باشند؛ مثل ۱۰، ۲۰، ۳۰ و ... اسلام (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، مرد بزرگ‌منش، موجز و کوتاه کردن کلام (ر.ک؛ مصطفوی ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۲۸)، ثواب

و پاداش (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۲)، رضوان خدا، شهادت، صبر واجبات، قرآن، صدق و راستی، گشایش در روزی و آفرینش، بهشت، غنیمت، حبّ اهل‌البیت، امام حسن و امام حسین^(ع)، خوش‌عاقبتی (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱)، با پیشرفت پیایی، شهادت در راه خدا، پیروزی، نام‌های نود و نه‌گانه خداوند (ر.ک؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۳۲۹)، اکتساب جاه و حرمت نزد مردم (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱).

دسته چهارم

نوعی قناعت، (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۶: ۱۴۱)، صبر جمیل (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۰ق: ۲۰۲ و...)، طناب‌های پُل، نماز شب، شب را برای گناه و شرابخواری به سر بردن، نوعی حبس و ممانعت درخت نخل به دلیل طول، ضخامت و صلابت آن، نوعی ماهی که فقط در دریا‌های شور زندگی می‌کند، فصاحت (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱: ۱۲۳)، طناب‌های کشتی، طلحه و زبیر در جنگ جمل، منع از تلاش بی‌اندازه، ایام جنگ جمل، عقیده محکم، عفو و گذشت، یاری کردن و صبر، واجبات، مستحبات، قرآن، صدق و راستی، گشایش و روزی، حبّ اهل بیت، آنچه نزد خداوند به بندگان داده می‌شود و توفیق خدا (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۴۱).

۱۱- تحلیل و بررسی لغوی

با نگاهی به مصادیق دسته اول، نوعی رقت، ظرافت، روانی، سیالی و انعطاف به چشم می‌خورد. اگر پرسیده شود چرا جریان طلحه و زبیر و جنگ جمل در این دسته قرار می‌گیرد، از چند نظر قابل بررسی است. یکی متلّون بودن این دو شخصیت و انعطاف‌پذیری آنها با اوضاع و شرایط زمانه، چنان‌چه همین‌ها از نخستین کسانی بودند که در ابتدای خلافت امیرالمؤمنین^(ع) به وی وعده همکاری دادند و بعد از آنکه صلابت امام را مشاهده کردند، عقب‌نشینی نموده، موضع جدیدی اتخاذ کردند و یا عفو، گذشت، انعام و بخشش بعد از رقت قلب صورت می‌گیرد و بقیه موارد نیاز به توضیح ندارد.

با بررسی مصادیق دسته دوم، نوعی حُسن ترکیب و زیبایی ظاهری مشاهده می‌گردد که با عین و بصر قابل ادراک است و شاید از همین نظر باشد که خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾ و در آنها برای شما زینت و شکوه است، هنگامی که آنها را به استراحتگاه خود بازمی‌گردانید و هنگامی که (صبحگاهان) به صحرا می‌فرستید! ﴿النحل/۶﴾.

از «به چرا رفتن» و «آواز چهارپایان» وجاهت خاصی که این اموال به صاحبان خود می‌بخشد، از لفظِ جمال استفاده فرمود که اینجا نوعی ترتیب چشم‌نواز و آهنگ گوش‌نواز مشاهده می‌شود.

از بررسی مصادیق سوم نیز گونه‌ای تجمیع و پختگی، تکامل و خوش‌عاقبتی یا به عبارت دیگر، یک فرجام نیک و زیبا به دست می‌آید؛ مثلاً همه واجبات شرعی یا اخلاقی و یا واجبات عرفانی، نه فقهی و حقوقی، مثل عفو و گذشت، صدق و راستی، شهادت، عوامل فرجام نیک هستند که همه اینها با تمسک به قرآن و اهل بیت که در این دسته، حسنین^(ع) به عنوان نماد اهل بیت و خود قرآن نیز یکی از مصادیق این دسته است و بقیه موارد نیز با کمی تأمل به موارد بالا بازگردانده می‌شوند.

بالآخره از بررسی آخرین دسته، یعنی دسته چهارم، نوعی صلابت، محکمی و استواری به دست می‌آید که با تأویلی آنها را به منع نیز می‌توان برگرداند. جالب است که از این نتایج چهارگانه از هم‌خانواده جمال در لغت، برخی در ریشه لغوی حکمت نیز وجود دارد که در بحث سابق گذشت؛ مثل همین نتیجه چهارم، یعنی صلابت، محکمی و استواری که حتی در تعریف مختار ما از حکمت نیز مدخلیت دارد؛ زیرا ما حکمت را به مرز یقین وارد نمودیم که قطعاً شک و تردید و سُستی در آن راه ندارد و یا تکامل و پختگی نیز که از نتایج گروه سوم بود، در ریشه حکمت وجود داشت که پیش از این ذکر گردید.

۱۲- چیستی زیبایی در پرتو حکمت

درباره حقیقت و چیستی زیبایی و منشاء آن، از دیرباز بین اربابان فکر اختلاف نظر وجود داشته است، به گونه‌ای که حتی از زمان افلاطون (Plato) (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) بازار این مباحث گرم بوده است و ایشان معتقد بود که در انسان حس زیبادوستی و انگیزه کمال‌خواهی هست و این به آن سبب است که روح او در عالم تجرد با کمال زیبایی مطلق (خدا) آشنا بود و در این جهان، هرچه را که رشح‌های از آن مطلق داشته باشد، نظر و دل او را به خود جذب می‌کند و نیز حس خیرخواهی یک نوع زیبادوستی و حب کمال است (ر.ک؛ شاذلی، بی‌تا: ۴۵). برخی از سخنان وی مورد تأیید دین ماست و در اشعار بزرگان نیز شواهد بسیاری می‌توان برای آن یافت.

«هر گل نو که شد چمن آرای،

اثر رنگ و بوی صحبت اوست»

(حافظ شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

شاید بتوان گفت که حقیقت زیبایی قابل توصیف نیست. آنچه را ما زیبایی می‌نامیم، انعکاسی است که از مظاهر آفرینش در ذوق ما پدید می‌آید و باعث لذت بردن ما و بهجت و سرور ما می‌گردد و گرنه زیبایی در ذات خود چیز ملموسی نیست. ذوق ما استعداد و ظرفیت مخصوصی دارد و آنچه در محیط و اطراف ما و مطابق ظرفیت ذوق و حس ما در آن انعکاس پیدا می‌کند، برای ما زیباست و آنچه متناسب ظرفیت ذوق و محیط ما نباشد، در نظر ما زشت به حساب می‌آید. ستارگان آسمان و ماه تابان در محیط زمین که هستیم و نسبت به ظرفیت چشم ما زیبا جلوه‌گر می‌شود و هر گاه با تلسکوپ به ماه نگاه کنیم، آن را از خاک و سنگ با تپه‌ها و دره‌های بدون آب و سبزه خواهیم یافت و هیچ گونه زیبایی ندارد. دیگر صورت ماه در نظر ما شبیه رخسار معشوق نیست و به خیال روی نگار بر رخ آن بوسه نمی‌زنیم! همچنین اگر چشم ما قوی‌تر باشد، هر ستاره‌ای را کوره گداخته‌ای خواهیم دید که علاوه بر اینکه زیبایی ندارد، بسا هول‌انگیز هم می‌باشد. کسانی که نور چشم آنان ضعیف است

(و از حکمت بهره کمتری برده‌اند)، بیشتر صورت‌ها در نظر ایشان زیباست (زیبایی صوری)، چون عینک می‌زنند (و از حکمت بالاتری برخوردار می‌گردند)، به پاره‌ای از اشتباه‌های خویش پی می‌برند. شاید از همین نظر است که شاعر معروف سبک نو، از شستن چشم‌ها و از جور دیگر دیدن اشیاء سخن می‌گوید:

«من نمی‌دانم که چرا می‌گویند
اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست.
و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست.
گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد؟!
چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید
واژه‌ها را باید شست» (سپهری، ۱۳۸۹: ۲۸۳).

یا استاد مسلم سخن پارسی سعدی شیرازی می‌فرماید:

«گر اهل معرفتی، هر چه بنگری خوب است
که هر چه دوست کند، همچو دوست محبوب است»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۳۴۸).

یا ناصر خسرو قبادیانی می‌گوید:

«خلق همه یکسره نهال خدایند
هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن»
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۳۷۷).

گویا زیبایی ظاهری یک نوع امتزاج و به هم آمیختگی است که در پرتو نور ضعیف جزئیات هر چیزی، چنانچه هست، نمایان نمی‌گردد، بلکه بر هم و با وضعی نمودار می‌شود که در ذوق انسان متناسب و دلفریب می‌آید. اگر روشنی زیاد شود، هر چیزی آنچنان که هست جلوه‌گر شود، زیبایی معنای دیگری پیدا خواهد کرد. اگر چهره هر یک از خوب‌رویانی

را که شاعران ما آن را به زیبایی به تصویر کشیده‌اند، زیر ذره‌بین بنگریم، نه لب شیرین باقی خواهد ماند و نه عارض سیمین، نه چشم جادو و نه هلال ابرو، و فقط خانه‌خانه‌هایی بی‌شمار خواهیم دید، شبیه لانه زنبور، تار و پودها، لیف‌ها و بافت‌ها.

اینجاست که ذوق لطیف، خسته و ناتوان از کار می‌ماند و ادراکی دیگر رخ می‌دهد که آن را حکمت می‌نامیم. آنچه در سازمان این هیكل به کار رفته، موافق با اصول حیات و لوازم زندگی است و این نظم و سازمان که در ذره‌ذره کائنات وجود دارد و از قدرت‌نمایی خداوند حکیم حکایت دارد، «حکمت» نام دارد.

پس آنچه را جمال می‌نامیم، اگر در محیط روشن‌تر و ظرفیت بسیار بالاتری از ادراک دریابیم، به‌گونه‌ای که تمام جزئیات و شیوه ترکیب و تألیف آنها معلوم شود، نامش را «حکمت» می‌نامیم و برعکس، آنچه عقل آن را حکمت می‌خواند، وقتی در محیط کم‌نورتر و ظرفیت کمتری از حس و ذوق ما جلوه می‌کند، چون تمام جزئیات آن نمودار نمی‌گردد، یک نوع به هم آمیختگی متناسب دارد که ذوق و روح ما را می‌رباید و آن را «جمال» می‌نامیم. شاید دلیل اینکه حضرت امیرالمؤمنین^(ع) از عشق مجازی با طعنه یاد می‌کند، از این نظر باشد، آنجا که می‌فرماید: «هر کس عاشق چیزی شود، دیدگانش را کور و دلش را رنجور گرداند. پس با چشم بیمار می‌نگرد و با گوشی می‌شنود که از شنیدن حقیقت ناشناست. خواهش‌های نفسانی پرده‌های عقل او را دریده است و دوستی دنیا دلش را میرانده است» (نهج‌البلاغه / خ ۱۰۹).

این از آن روست که عاشقی که فقط یکی از مظاهر زیبایی در چشمش زیبا جلوه می‌کند، نه زیبایی تمام کائنات، هنوز به حکمت نرسیده است و گرنه «خردمند همان بیند اندر ابل، که در ماه‌رویان چین و چگَل». از آنچه گفتیم، معلوم می‌شود که جمال مظهر حکمت و حکمت مبداء جمال است.

به نظر می‌رسد یکی از دلایل مفقود شدن این عنصر گرانقدر در تعریف حکمت، تعاریف اولیه از این مفهوم باشد؛ زیرا ما انسان‌ها معمولاً جایی که چیزی فراهم شده است، زحمت تکامل بخشیدن یا ارتقا آن را به خود نمی‌دهیم و به قول مولوی:

«خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد!»
(مولوی، ۱۳۷۳: ۱۳۶).

وگرنه ادیان الهی با نوعی زیباشناختی آمیخته بوده‌اند، در احساس و تجربه دینی، هاله مقدسی این عالم را فراگرفته است و هر چیزی جلوه‌ای از خدا شناخته می‌شود که جمال محض است و دارای اسمای حسنی است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ و برای خدا نام‌های نیک است. خدا را به آن (نام‌ها) بخوانید! ﴿(الأعراف / ۱۸۰)﴾ و ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ همه کسانی که روی آن هستند، فانی می‌شوند * و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند ﴿(الرحمن / ۲۶-۲۷)﴾.

در زیباشناسی، بین زیبایی متعارف و آنچه او را والا می‌خوانند، فرق است. زیبایی وقتی والا و متعالی می‌شود که بار معنوی بگیرد و اندیشه و فلسفه‌ای به دنبال داشته باشد و هرگاه از زیبایی عادی فراتر رود و به متعالی برسد، دوام و استقرار پیدا می‌کند. قرآن آشکارا از جلوه‌ای در این عالم خبر می‌دهد که بی‌نهایت زیبا و دارای جلال و مبداء کرامت است: ﴿وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾، و مؤمنان را چنین توصیف می‌کند که همه آن وجه والا و اعلا را با سعی و اهتمام طلب کند و جز آن رضا نمی‌دهد: ﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ * وَكَسَوَفَ يَرْضَىٰ﴾ بلکه تنها هدف آن جلب رضای پروردگار بزرگ اوست * و به‌زودی راضی و خشنود می‌شود! ﴿(اللیل / ۲۰-۲۱)﴾ و در طلب آن روی و چهره زیبا، صبر و پایداری می‌کند: ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾ و آنها که برای ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند ﴿(الرعد / ۲۲)﴾.

همه ارادت آنها به دلیل همین چهره است و خاطرخواهانه مایه می‌گذارند و هر سرمایه‌ای که دارند، در این راه خرج می‌کنند و رستگاری و سعادت را در این راستا می‌دانند: ﴿فَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن! این برای آنها که رضای خدا را می‌طلبند، بهتر است و چنین کسانی رستگارند ﴿(الروم / ۳۸)﴾.

با توجه به مطالبی که قبلاً در باب حکمت مطرح شد و اینکه خداوند تعالی صاحب حکمت را دارای خیر کثیر معرفی نمود و با توجه به این آیه شریفه، بدین نتیجه می‌رسیم که یکی از مصادیق حکمت که باعث رؤیت (باطنی) چهره خداوند می‌شود، عنایت و توجه به مخلوقات الهی است؛ زیرا در این آیه شریفه، خداوند متعال دادن حق نزدیکان و مسکینان و در راه‌ماندگان را خیر یا پسندیده‌تر معرفی فرموده است و یا در آیه شریفه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ کیست که به خدا قرض‌الحسنه‌ای دهد؟ (البقره/ ۲۵۴)، در یک دعوت کلی و عمومی، همه انسان‌ها را به یک فراخوان عمومی و کلی دعوت نموده تا هر کار زیبا و خداپسندانه‌ای را که انجام بدهند، خود خداوند را خریدار و گیرنده آن بدانند و یا در سوره مبارکه اسراء، اوامر چندگانه‌ای که تمام محورهای اصلی زندگی یک انسان مؤمن را تشکیل می‌دهد و در همه زوایای زندگی فرد و جامعه مسلمین اثری از آن می‌توان مشاهده نمود، از مصادیق حکمت معرفی شمرده شده‌اند که عبارتند از:

۱- توحید که شامل توحید ذاتی، افعالی و ... می‌شود و شرک نورزیدن به خداوند (الاسراء/ ۲۲).

۲- رفتار نیک و پسندیده با والدین و عبادت خالصانه برای خداوند و نهی از کوچکترین رفتار ناپسندیده به والدین (الاسراء/ ۲۳).

۳- کمال تواضع نسبت به والدین و دعای رحمت برای آنها (الاسراء/ ۲۴).

۴- امر اشاره‌ای و کنایه‌ای به انسان که در همه حالات خدا را شاهد و ناظر به اعمال خود بداند و اگر از روی غفلت، اشتباهی از وی سرزند، سریع جبران و توبه نماید (الاسراء/ ۲۵).

۵- دادن حق بستگان نزدیک، مسکین، در راه مانده و پرهیز از اسراف‌کاری (الاسراء/ ۲۶).

۶- معرفی شیطان به عنوان برادر اسراف‌کاران و اشاره به کفرورزی شیطان (الاسراء/ ۲۷).

۷- از آیه ۲۸ تا ۳۰ همین سوره، درباره اهمیت انفاق و زیاده‌روی نکردن در انفاق که موجب نیازمند شدن خود انسان شود و نیز یک نکته مهم که اگر در زمان درخواست دیگران

چیزی نداشتیم به آنها انفاق کنیم، با گفتاری نیکو و ملایم و آوردن عذری موجه از آنها جدا شویم، نه با درستی کردن.

۸- دوری از کشتن فرزندان به دلیل ترس فقر که متأسفانه در این ایام برخلاف دوره جاهلیت که اعراب فقط دختران را زنده به گور می‌کردند، هم دختران و هم پسران را با روش‌های نوین سقط جنین، هم به سبب فقر و هم به دلیل هوس‌های خود از بین می‌بریم (الإسراء/ ۲۶).

۹- پرهیز از نزدیک شدن به زنا که در آیه نفرموده زنا نکنید، بلکه فرمود نزدیک نشوید؛ یعنی هر کاری را که باعث تحریک به این عمل و نزدیکی به این عمل می‌شود، ترک کنید و امروز شاهد هستیم که کشورهای شیطان‌صفت که اغلب شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنتی و مخابراتی جهان را هدایت می‌کنند، از شیوه‌های مختلف و روش‌های بسیار نرم در فضای جنگ نرم که مبارزه با آن، تأکید بسیار جدی مقام معظم رهبری در چند سال اخیر بوده است، جوانان یا حتی کودکان را به سوی مسائل سکس و تخریب خانواده‌ها تحریک می‌کنند (الإسراء/ ۳۲).

۱۰- پرهیز از قتل و کشتار که امروزه یکی از محورهای اصلی فیلم‌های ساخته شده در کشورهای صنعتی، به دلیل فاصله گرفتن از معنویات، قتل، جنایت و خشونت می‌باشد (الإسراء/ ۳۳).

۱۱- پرهیز از نزدیک شدن به مال یتیم، نه خوردن مال یتیم که باز متأسفانه در خیلی از کشورهای مدعی حقوق بشر شاهد هستیم که چگونه هر ساله از طریق راه‌اندازی جنگ و تفرقه، باعث یتیم شدن و پایمال شدن بسیاری از مردم جهان می‌شوند (الإسراء/ ۳۴).

۱۲- تعهد و وفاداری به عهد و پیمان و پرهیز از عهدشکنی (الإسراء/ ۳۴).

۱۳- رعایت پیمان و میزان در معاملات و پرهیز از هر گونه رباخواری و یا کم‌فروشی، برخلاف بسیاری از معاملات ربوی در شبکه‌های بانکی جهانی امروزه که هیچ‌گاه به حقوق مستضعفان توجهی نمی‌شود (الإسراء/ ۳۵).

۱۴- پرهیز از پیروی از آنچه که به آن علم نداریم و یا پرهیز از تقلید کورکورانه (الإسراء/ ۳۶).
 ۱۵- پرهیز از تکبر و خودبزرگ‌بینی و اشاره به زشتی و ناپسندی همه این مواردی که ذکر شد (الإسراء/ ۳۷-۳۸).

آری، اینها همه مصداق‌هایی از حکمت عرضی است که در این جهان، عمل به آن منتهی به زندگی ایده‌آل و تشکیل مدینه فاضله و آرمان‌شهر الهی می‌شود و در عالم برزخ و قیامت، بر اساس اصل دینی تجسم اعمال باعث شکل‌گیری چهره‌های زیبایی خواهد شد که مونس و همدم انسان و توجه نکردن به آنها باعث سختی‌ها و شکل‌گیری چهره‌های زشت و کریه خواهد شد و این است شباهت‌های حکمت و جمال در قرآن کریم که از نظر غایت، سرانجام به یک تلاقی منتهی می‌شوند؛ به عبارت دیگر، حکمت، مبداء جمال و جمال، مظهر حکمت است.

اگر بگوییم هنر عبارت است از کوشش برای ایجاد یک عالم ایده‌آل، یک عالم صور و عواطف بی‌آلایش در کنار عالم واقعی، این هنرمندی در سراسر قرآن کریم موج می‌زند و دینداران در ذات و باطن همین عالم واقعی، آن عالم ایده‌آل را می‌بینند و عمیق‌ترین احساسات و عواطف پرشور و التهاب را در پای آن نثار می‌کنند.

۱۳- رابطه جمال و حکمت

۱۳-۱) ارتباط لغوی

همان‌گونه که به مواردی اشاره شد، بعد از بررسی‌های صورت‌گرفته، اگر حکمت را مبداء جمال گرفتیم و جمال را مظهر حکمت، یکی از مستندات ما کندوکاو لغوی بود که مشاهده شد این دو واژه از نظر لغوی نیز سرچشمه‌های مشترکی دارند. از منظر دیگر نیز ارتباط لغوی دسته اول و دومی را که در بحث لغوی صورت گرفت، می‌توان این‌گونه به دست آورد، چنان‌چه ما در بحث «چیستی زیبایی در پرتو حکمت» به آن پرداخته‌ایم و آن ارتباط چنین قابل توجیه است که دسته اول و دسته دوم بیشتر حکایت سالکانی است که هنوز عینک حکمت را بر دیده خویش قرار نداده‌اند و به جمال ظاهری یا عشق ظاهری گرفتارند و از جمله

افرادی هستند که بر ماه به یاد رخسار محبوب بوسه می‌زنند، اما حکایت دسته سوم و چهارم، حکایت افرادی است که یا به حکمت واصل گردیده‌اند و یا بدان نزدیک شده‌اند؛ به عبارتی دیگر، «کودکان علاقه به وسایل بازی دارند و جوانان علاقه به زینت و قشنگی. کودکان ما موجودات را از دریچه بازی می‌نگرند و جوانان ما به موجودات از دریچه زیبایی و زینت نگاه می‌کنند، ولی آنگاه که دوران کودکی و جوانی پشت سر گذاشته شد و عقل انسان کامل گردید، درک می‌کند که بشر برای بازی آفریده نشده، برای پرستش چیزهای قشنگ آفریده نشده است و به همین ترتیب، دوران زندگی بشر شروع می‌شود و ممالک جهان در یکی از مراحل کودکی، جوانی، پیری و عقل به سر می‌برند تا به دوران مرگ و نیستی برسند (ر.ک؛ زمانی، ۱۳۴۸: ۷۳).

بعد از نائل شدن به نتایج لغوی جمال، وقتی به دو لغتنامه معجم مقاییس اللغه و التحقيق فی کلمات القرآن نیز نظری افکندیم. از این نظر که این دو نیز کاری شبیه به کار ما انجام داده‌اند، دریافتیم که در معجم مقاییس اللغه دو اصل برای ریشه جمال ذکر نموده است؛ یکی تجمع و بزرگی و دیگری زیبایی و نیکویی (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۴۸۱). در التحقيق فی کلمات القرآن الکریم نیز آمده است: «اصل این ماده (جمال) در زبان عبری به معنای پختگی، به پایان رسیدن و یا به بلوغ رسیدن است و به تناسب این معنی، به شتر، جمل گویند، به سبب پختگی، صبر و تحمل او بر سختی‌ها و استقامت او در به پایان رساندن عمل او. سپس این معنا در زبان عربی در چیزی به کار رفته است که کمال، تناسب و نظم (خاصی) داشته باشد.

این مفهوم گاهی از نظر صورت و خلقت ظاهری است؛ مثل زیبایی ظاهری که در اینجا زیبایی همان تناسب و اعتدال در اعضای هر شیء بر حسب همان شیء (مانند پرنده زیبا، ماهی و انسان زیبا، آنگاه که ظاهری زیبا داشته باشد) و گاه از نظر معنوی و روحی باشد و هیچ گونه شائبه خلافی در آن نباشد و زیبایی نفس به این است که متصف به صفات روحی نورانی متناسب و معتدل باشد.

این پختگی (که در ریشه این لغت است)، به کمال و بلوغ برمی‌گردد و این معنا به تناسب موضوعات مختلف تغییر می‌کند؛ مثل رسیده شدن میوه و زیبایی برده، آنگاه که زیبا باشد و ...

سپس مرحوم مصطفوی هر یک از مصادیقی را که برای این ریشه ذکر شده، به گونه‌ای به این اصل (پختگی و کمال) برگردانده است؛ مثلاً گفته است طناب‌های کشتی را (یکی از مصادیقی که ما نیز ذکر کرده‌ایم) به این دلیل در این ریشه ذکر نموده‌اند؛ زیرا که امور کشتی، به پایان رساندن حرکت آن، و حفظ حدود و ضبط برنامه آن را به عهده دارد و به کمک آنها کشتی به ساحل می‌رسد که غایت حرکت اوست، حتی اینکه چرا برخی اعداد کامل را در این ریشه قرار داده‌اند، به این ریشه، یعنی کمال بلوغ برگردانده است.

سپس کار زیبایی که ایشان انجام داده است و از این نظر یکی از محاسن کار و زحمت ایشان که می‌توان آن را برشمرد، این است که آیاتی که در قرآن آمده و کلمات با این ریشه در آنهاست، به عنوان نمونه ذکر نموده است و آن کلمه را به این ریشه برگردانده است؛ مثلاً زیبایی گذشت و عفو را در آیه شریفه ﴿... فَأَصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ (الحجر / ۸۵)، چنین به این ریشه برمی‌گرداند: «یعنی عفو و گذشت به آخرین حد آن در حسن و زیبایی و ارزش و کمال برسد، به گونه‌ای که هیچ شائبه ایداء و تعرض نباشد» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۲۸).

۱۳-۲) رابطه جمال و حکمت در آیات و روایات

برای درک بهتر معنای لغوی جمال و ارتباط ریشه‌ای آن با حکمت، مصادیقی از احادیث اهل بیت^(ع) آورده شده است تا قرابت معنایی این دو بهتر نمایان شود:

حدیث ۱) در روایتی از امام صادق^(ع) در معنای صبر جمیل این گونه آمده است: «صبر دو گونه است: صبر بر بلا که زیبا و نیکوست، اما صبر دوم که افضل و برتر است، صبر در برابر گناهان است» (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۲: ۹۱).

توضیح

در آیه شریفه که صبر یکی از محاسن روحی است، با صفت «جمیل» آورده شده است و معصوم به توضیح زیبایی پرداخته است. نکته جالب این است که ما در باب مصادیق خانواده حکمت و جمال، در هر دو خانواده، یعنی هم در مجموعه معنایی حکمت، صبر را مشاهده می‌کنیم و هم در مجموعه خانوادگی جمال، و با تقسیم‌بندی‌هایی که قبلاً انجام دادیم، آنگاه که روح انسان به درجه‌ای از تکامل، پختگی و غایت رضا و خرسندی می‌رسد، خداوند تبارک و تعالی و نیز شارح کلام الهی یعنی معصوم، این روح را به صفت جمیل متصف می‌نماید و جالب این است که معصوم صبر بر بلا را زیبا، اما صبر در برابر گناه و محارم را زیباتر می‌داند. شاید دلیل این افضلیت سعی و تلاش مضاعفی است که از خود نشان می‌دهد؛ زیرا آنگاه که پلیدی به انسان می‌رسد، یا بر اثر گناهان وی است که کفاره گناهان وی است و مؤمن گناه خود به این مسئله واقف است و گاه از نظر ارتقای صابر است و امتحان او که در اینجا نیز چون این بلا از سوی محبوب صادر شده، تحمل آن چندان سخت نیست، اما در صبر بر گناه، انسان در یک محاربه و نبرد قرار دارد که با یک بیگانه مواجه است. حال این بیگانه چه نفس سرکش او باشد که پیامبر مکرّم اسلام^(ص) از آن به بدترین دشمن یاد می‌کند (رک: ابن‌فهد حلی، ۱۳۷۵: ۵۴۹) و چه ابلیس لعین باشد که سوگند خورده تا همه فرزندان آدم را از صراط مستقیم به در ببرد، مگر بندگان خاصّ الهی که همان مخلصین هستند.

جمال و یکی از رازهای تقارن حکیم و عزیز در قرآن

حدیث ۲) در حدیثی از امام رضا^(ع) پرسیده می‌شود که کدام صفات برای انسان زیباترین است. اولین پاسخ امام، وقار است؛ وقاری که با هیچ‌گونه ترسی همراه نباشد و (الفقه، بی تا: ۳۵۴).

توضیح

در حدیث فوق، راوی از حُسن و زیبایی می‌پرسد و امام^(ع) وقار را از زیباترین صفات روحی انسان می‌شمارد و جالب این است که وقار در مجموعه خانوادگی حکمت و در کنار

تواضع قرار دارد و اگر به حدیث فوق بنگریم و قیدی که برای وقار ذکر شده است، یعنی ترس نداشتن، بهتر می‌توانیم رابطه حکمت و جمال را دریابیم؛ زیرا آنگاه که انسان به درجه‌ای برسد که لاحول ولا قوه الا بالله، یعنی آنگاه که یقین وی نسبت به خداوند افزون گردد و به درجه‌ای برسد که مشاهده کند هیچ قدرتی در برابر قدرت لایزال الهی ایستادگی ندارد، جز از خداوند هراسد و همین یقین به او وقاری ارزانی می‌کند که یکی از مصادیق حکمت برشمرده شده است و از طرفی، امام^(ع) آن را از زیباترین صفات انسان‌ها برمی‌شمرد.

۱۳-۳) رابطه مستقیم بین درک زیبایی و افزایش حکمت

بین درک زیبایی‌ها و کامل‌تر و پخته‌تر شدن انسان، ارتباطی مستقیم برقرار است، درست مثل درک رنگ‌هاست که با داشتن چشم انسان رابطه دارد. انسان نابینا درک رنگ هم ندارد و باب بزرگی از ادراکات بر رویش بسته است. درک زیباشناسانه با درک فقهی حقوقی فاصله دارد. ممکن است کسی سال‌ها نماز بخواند، اما زیبایی عبادت را نچشد و نفهمد و یا چون بر او واجب است، زکات بدهد و حج به جا آورد، اما زیبایی انفاق و به جا آوردن حج را درک نمی‌کند و نمی‌چشد.

اینچنین عبادت کردن‌هاست که نه تنها انسان را بالا نمی‌برد، بلکه عبوسی و تکبر می‌آورد و خامی انسان را پخته نمی‌کند. ملاطفت و نرمی و لطافت نصیب کسانی می‌شود که توفیق کشف و ادراک زیبایی نصیب آنان شده، زیبایی‌ها با روح آدمی و با فربه‌ای او تناسب تام دارد. بنابراین، هر کس زیباپسندتر باشد، آدم‌تر است و هر کس توفیق کشف زیبایی، لذت بردن از آن و دل برده شدن نسبت به آن را ندارد، باید در کامل بودن انسانیت خود شک کند. زیباپسندی علامت آشکاری بر مرتبه کمال است و شخص زیباشناس قطعاً هنرمند هم خواهد بود. به همین دلیل، همه عارفان ما هنرمند هم بوده‌اند. اصلاً عارف بدون هنر یک تناقض است و چنین چیزی امکان ندارد. شرط ایمان عارفانه و عمیق این است که آدمی هم مجذوب و دلبرده زیبایی‌ها باشد و هم دستی در هنر و حظی از هنرمندی داشته باشد، نه اینکه ملال‌آور و ملالت‌انگیز باشد. شاید از همین زاویه باشد که خداوند درباره حضرت داود^(ع) می‌فرماید: «و

ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم تا شما را در جنگ‌هایتان حفظ کند. آیا شکرگزار هستید؟» (الأنبياء/۸۰).

آری، ما عاشق زیبایی و جمال هستیم. چشم، گوش، قلب و همه اعضای ما جمال و زیبایی را دوست دارد و آن می‌پرستد و ستایش می‌کند، زیبایی رخسار هستی را در دیده ما دل‌آرا ساخته است و زندگی را شیرین و گوارا می‌کند، زیبایی در سراسر مخلوقات جلوه‌گر است، مظاهر زیبایی موجودات، یکدیگر را می‌رباید و به خود جلب می‌کند، گیتی به عشق بر پاست و عشق و محبت از زیبایی بر می‌خیزد:

«بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود،

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش»

(حافظ شیرازی، ۱۳۷۹: ۳۹۲).

هر اثری از هر موجودی سر زند، با زیور جمال آراسته است. درک زیبایی و زیبا زیستن آنقدر جایگاه والایی دارد که بخشی از هدف آفرینش را تشکیل می‌دهد؛ زیرا خدای بزرگ ما را آفریده تا بیازماید چه اندازه زیباترین و نیکوترین ارزش رفتاری را می‌آفرینیم (فراست‌خواه، ۱۳۷۶: ۳۳): ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید ﴿(الملك/۲).

نقل شده که سقراط در یک مهمانی به الکییوس گفت: «فرزند من! آن که دم از زیبایی می‌زند و رفتار زشت می‌کند، حکیم نیست. بی‌گمان زیبایی روی تو از آن تو نیست، ولی زیبایی جان تو از آن توست» (فیلیسین، ۱۳۴۳: ۶).

۱۴- کشف حسن الهی، سرّ پایان‌ناپذیری حکمت اولیای الهی

با بررسی لغوی حکمت، یکی از مفاهیم که می‌توان گفت بین تمام مصادیق حکمت مشترک است، ثبات و دوام می‌باشد. از سوی دیگر، درباره زیبایی گفتیم که هرگاه زیبایی از مرحله عادی آن به مرحله متعالی برسد، دوام و استمرار می‌یابد. یکی از دلایل ماندگاری

شاهکارها در بستر تاریخ نیز همین امر بوده است. پس از این زاویه، حکمت و جمال از یک خانواده هستند. آنچه بعد از سخن خداوند تبارک و تعالی (قرآن کریم)، گفتار مترجمان قرآن را که عدل و قرین قرآن هستند، به کمال و زیبایی رسانده، پختگی اندیشه، سحر کلام، ترکیب هنرمندانه الفاظ، لطافت بیان، معرفت به جهان هستی، تعابیر بدیع و موسیقی خاص و دل‌انگیزی است که دریچه ذهن انسان را برای پرواز اندیشه، در آسمان هستی باز می‌کند و مجموعه‌ای از ظرافت و طراوت را ارائه می‌دهد. درست همچون قطعه‌ای موسیقی ناب که با تخیلات عالم درونی انسان ترکیب می‌شود و شور و هیجان می‌آفریند.

هر چه نسبت زیبایی و توازن و تعادل یک کلام بالاتر رود، تأثیرگذارتر می‌شود و زیبایی آن شکل کمال بیشتری به خود می‌گیرد. این زیبایی را ما بعد از قرآن کریم در گفتار اهل بیت^(ع) مشاهده می‌نماییم.

ترکیب فضای آسمانی گفتار اهل بیت^(ع) چنان تنگناها را شکافته و عروج کرده است که فروغ خیال‌انگیز آن، انسان را بر تخت سلطنت آسمانی می‌کشانند؛ به عنوان نمونه، امام علی^(ع) گاه از همین هنر، لطیف‌ترین جملات خداشناسی را در قالبی بدیع می‌ریزد و از اشیا و مخلوقات پیرامون ما تجسمی شاعرانه می‌سازد که شنونده را در مقابل خالق به زانو درمی‌آورد، آنجا که طاووس را اینگونه توصیف می‌فرماید:

«از عجیب‌ترین آفرینش‌های حق تعالی، طاووس است که خداوند بزرگ او را با استوارترین میزان‌ها آفریده است و سر پا داشته است و رنگ‌هایش را به بهترین وجهی مرتب ساخته. خیال می‌کنی که استخوان پره‌های طاووس میله‌هایی از نقره است و آنچه بر آن بال‌ها روییده، از گونه حلقه‌های طلای خالص گردنبندهاست و رنگ سبز آن چون تکه‌های زبر جداست. اما اگر بال طاووس را به گیاهانی تشبیه کنی که از زمین می‌رویند، باید بگویی که همچون دسته گلی است که از شکوفه‌ها در هر بهاری چیده شده است» (نهج‌البلاغه / خ ۱۶۰).

سرّ پایان‌ناپذیری حکمت اولیای الهی، کشف حُسن الهی است. آنان به مخزن بی‌پایانی از حُسن متصل هستند که هر چه از آنان برمی‌گیرند، کم نمی‌شود. آری، زیبایی گفتار اولیای الهی علاوه بر تعادل و تناسب، حقیقت و کمال دارند که راز ماندگاری و جاودانگی آنهاست.

خداوند تبارک و تعالی نیز گاه برای متعالی شدن انسان‌ها با مثال‌های لطیف و تشبیه‌های نغز، حسّ و ذوق انسان‌ها را به اطراف معطوف می‌کند تا از معلول مخلوقات پی به حکمت علت آنها ببرند و سعی دارد از آنها به جای بلبلی که در قفس عالم امکان اسیر است، پیغامبران سרוشی بسازد که محرم شوند و ناشنیدنی‌ها و نادیدنی‌ها را بشنوند و ببینند و گاه آنچنان این تشبیه رساست و کارگر می‌افتد که جهان‌بینی انسان‌ها را تغییر می‌دهند و یا در سوره مبارکه حج، بعد از اینکه در آغاز آیه پنجم با این خطاب شروع می‌فرماید:

«ای مردم! اگر شما در روز قیامت و قدرت خدا بر زنده شدن مردگان شک دارید...»، در آخر آیه زندگی مجدد و برانگیختن انسان‌ها را به یک پدیده قابل مشاهده تشبیه می‌فرماید: «و زمین را بنگری، وقتی که خشک و بی‌گیاه باشد. آنگاه باران به آن فروباریم تا سبز و خرم شود و تخم‌ها در آن رشد کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند».

شاید بتوان گفت منظور خدای تعالی از هر نوع گیاه زیبا، اشاره لطیفی به بذره‌های اعمال ما در این عالم داشته باشد که در عالم آخرت هر یک به صورتی تجسم می‌یابد. پس با همین عبارت کوتاه، دو مسئله بسیار مهم و حیاتی را به انسان متذکر می‌شود: یکی چگونگی حیات دوباره و دیگری تجسم اعمال.

۱۵- حیات و نشاط دلی که از ازدواج حکمت و جمال پدید آید

جان آدمی با پیمودن باطن برخی از احکام، نشئه طبیعت را به خود می‌پذیرد و گاهی به دلیل این غفلت‌ها که چرک جان نامیده شده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۵)، ملول، رنجور و افسرده می‌گردد و درمان آن به حکمت است که نشاط عبادت را به همراه دارد و پرمردگی مایه حرمان از نوافل را برطرف می‌کند، چنان‌چه امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «إنّ هذه القلوب تملّ كما يملّ البدان فابتغوا لها طرائف الحكمة» (نهج البلاغه/ح ۱۷۹).

بنابراین، حکمت آب حیات قلب است که آن را زنده می‌کند و از آن نشاط می‌گیرد و این جان گرفتن از حکمت برای خاندان عصمت و طهارت نیز گویی ضرورت دائمی بود، چنان‌چه

فرموده‌اند: «تَجَلَّىٰ بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارَهُمْ وَ يَرْمِي بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يَغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ» (همان/ خ ۱۵۰).

چشمان اهل بیت^(ع) با معانی گوش‌نواز قرآن آشنا می‌شود و بامدادان صبح حکمت و شامگاهان غبوق معرفت می‌نوشند. آنچه از آیات قرآن و مضامین متعالی اسلام در باب انسان به دست می‌آید، این است که ساختار وجودی انسان دو بُعد اصلی مادی و روحانی دارد و همان‌گونه که جسم انسان با تغذیه مناسب، تقویت و با نبود آن رو به نیستی می‌رود، روح انسان نیز برای حیات و نمو و تکامل به هم‌سنخ خود نیازمند است که با تعریف گسترده‌ای که از حکمت ارائه گردید، این کلام امام بهتر درک می‌گردد.

۱۶- شکوفه‌رهایی از خودخواهی و خودبینی در سایه حکمت

اگر حکمت الهی در دل کسی بجوشد، آن را برای بهره‌برداری دیگران باز خواهد کرد. حکمت و معارف عالی‌الهی آنگاه که در درون یک انسان شکوفا می‌شود، امکان ندارد که مانند یک مزیت مادی در انحصار حیوان انسان‌نما قرار گیرد، گویی حکمت حق همان شمع فروزان است که در وجود انسان شایسته روشن می‌شود و نمی‌تواند پیرامون خود را روشن نکند:

«گل خندان گر نخندد چه کند علم آر مشک نبندد، چه کند؟
ماه تابان به جز از خوبی و ناز، چه نماید، چه پسندد، چه کند؟
آفتاب آر ندهد تابش و نور، پس بدین نادره گنبد چه کند؟»
(جعفری، ۱۳۶۶: ۴۶-۴۷).

دلیل این امر در بحث قبلی روشن‌تر می‌شود؛ زیرا هر چه حکمت انسان بالاتر باشد و بیشتر گردد، روح او وسعت افزون‌تری خواهد یافت و از روح بزرگ جز بزرگی سر نزند، همان‌گونه که خاصیت طفولیت، کوچکی کردن و خودمحوری است. پس هر چه نور حکمت در وجود انسان شعله‌ورتر گردد، تاریکی‌های وجودش را بیشتر از بین می‌برد که یکی از آنها خودمحوری و خودخواهی است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ

النُّورِ...: خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد ﴿البقره/ ۲۵۷﴾.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه گذشت، می‌توانیم به یکی دیگر از معجزه‌های شگرف قرآن دست یابیم که چنان‌چه گفته‌اند، جمع پریشان بودن قرآن است. یکی از آن همه نمونه‌های معجزه‌آسا، همین ارتباط بین «حکمت» و «جمال» است. اگر هر یک از دو مفهوم فوق را به صورت مستقل و مجزاً مدّ نظر قرار دهیم، اعجاز عجیب آن را درک نخواهیم کرد. اما اگر مواضع پراکنده قرآنی را در این باره کنار هم قرار دهیم، آن وقت درمی‌یابیم که با نوعی گزاره کاملاً منطقی مواجه هستیم. گویی قرآن نوعی استدلال منطقی ارائه می‌دهد که آن را از نگاه سطحی مخاطب دور داشته که این امر بس شگفت و شیرین است.

پیش از این یادآور شدیم که حکمت خود به دو قسم قابل تقسیم است: افاضه‌ای و تعلیمی. حال می‌توانیم ادعا کنیم که با لحاظ حکمت اصیل، قرآن کریم استدلال بسیار شگرفی عرضه داشته است که کاملاً با ساختار استدلال‌های صحیح منطقی تطبیق می‌کند و آن اینکه زیبایی مقوم دینداری است، حکمت و دانایی نیز مقوم جمال و زیبایی است. اینک می‌توانیم ادعا کنیم، همان‌گونه که در استدلال‌های منطقی موضوع بر محمول حمل می‌شود و از جمع دو مقدمه نتیجه فراهم می‌آید، یا از جمع دو گزاره و مقدمه فوق به این نتیجه می‌رسیم که حکمت مقوم دینداری است.

در واقع، از منظر قرآنی از آنجا که حکمت مقوم زیبایی است و زیبایی مقوم دینداری است، پس باید نتیجه گرفت که حکمت به واسطه جمال و زیبایی به دینداری واقعی می‌انجامد. استدلال فوق که در آیات قرآنی منطوی و مخفی است، یکی از جنبه‌های اعجاز‌آمیز قرآن است که تا به حال توجه شایسته‌ای به آن نشده است. به این ترتیب، به نیکی درمی‌یابیم که حکمت و زیبایی دست کم از دو نظر اهمیت بسیار دارند. نظر نخست را با احصا و ب شمردن آثار حکمت شرح دادیم. اما سوپیه مهم‌تر اینکه از پیوند مبارک حکمت و

جمال، مطلوب‌ترین امر الهی، یعنی دینداری تولد می‌یابد و از اینجا اهمیت دو مفهوم فوق‌بیش از پیش برای ما روشن می‌گردد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن‌اثیر، علی بن محمد. (۱۳۶۴). *النهاية في غريب الحديث*. قم: انتشارات مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن‌درید، محمدبن حسن. (۱۹۸۸ م.). *جمهرة اللغة*. چاپ اول. بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن‌سیده، علی بن اسماعیل. (۱۴۲۱ ق.). *المحکم و المحيط الأعظم*. تحقیق عبدالحمید هنداوی. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العلمیة.
- ابن‌فارس، احمدبن فارس. (۱۴۰۴ ق.). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. چاپ اول. قم: مکتب الاعلام الإسلامی.
- ابن‌فهد حلی، احمدبن محمد. (۱۳۷۵). *آیین بندگی و نیایش (ترجمه عدّه الداعی)*. ترجمه حسین غفاری ساروی. چاپ اول. قم: بنیاد معارف اسلامی.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴ ق.). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: بی‌نا.
- اشکوری، محمدبن علی. (۱۳۷۳). *تفسیر شریف لاهیجی*. چاپ اول. تهران: دفتر نشر راد.
- الهی قمشه‌ای، مهدی. (۱۳۶۳). *حکمت الهی (عام و خاص)*. تهران: انتشارات اسلامی.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۹۳). *خدا و انسان در قرآن*. ترجمه احمد آرام. چاپ نهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بستانی، فؤاد افرام. (۱۳۷۵). *فرهنگ ابجدی*. تهران: ناشر اسلامی.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۶۶). *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات اسلامی.
- جفری، آرتور. (۱۳۸۶). *واژه‌های دخیل در قرآن*. فریدون بدره‌ای. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *قرآن در قرآن*. محمد محرابی. چاپ هفتم. قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ . (۱۳۸۷). *مراحل اخلاق در قرآن*. تنظیم و ویرایش حجت‌الاسلام علی اسلامی. چاپ هشتم. قم: مرکز نشر اسراء.

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۹). *دیوان اشعار*. صادق سجادی و علی بهرامیان. تهران: شرکت انتشارات فکر روز.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داودی. چاپ اول. دمشق: الدار الشامیه.
- زمانی، مصطفی. (۱۳۴۸). *اسلام و تمدن جدید*. قم: وزارت فرهنگ و هنر.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۹). *هشت کتاب*. چاپ اول. تهران: انتشارات راستین.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۶). *کلیات سعدی*. تصحیح حسین استاد ولی و بهاء‌الدین اسکندری ارسنجانی. چاپ سوم. تهران: انتشارات قدیانی.
- شریف‌الرضی، محمد بن حسین. (۱۳۸۰). *نهج‌البلاغه*. ترجمه محمدجواد شریعت. چاپ سوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- عیاشی، محمدبن مسعود. (۱۳۸۰ق). *تفسیر العیاشی*. چاپ اول. تهران: بی‌نا.
- صاحب، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. تحقیق محمد حسین آل یاسین. چاپ اول. بیروت: عالم الکتب.
- صدرای شیرازی، محمدبن ابراهیم. (۱۷۶۶ق). *تفسیر القرآن الکریم*. تحقیق محمد خواجه‌جوی. چاپ دوم. قم: انتشارات بیدار.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰). *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق رضا ستوده. چاپ اول. تهران: انتشارات فراهانی.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع‌البحرین*. چاپ سوم. تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). *اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ دوم. تهران: انتشارات اسلام.
- فراست‌خواه، مقصود. (۱۳۷۶). *زبان قرآن*. چاپ اول. تهران: ناشر علمی و فرهنگی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). *کتاب‌العین*. چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.

الفقه. منسوب به علی بن موسی الرضا^(ع). تحقیق مؤسسه آل‌البتیت^(ع). چاپ اول. مشهد: مؤسسه آل‌البتیت^(ع).

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب. (۱۴۱۵ ق.). *القاموس المحيط*. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیة.
فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۴۱۸ ق.). *الأصفی فی تفسیر القرآن*. تحقیق محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی. چاپ اول. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
فیلیسین، شاله. (۱۳۴۳). *شناخت زیبایی*. ترجمه علی‌اکبر بامداد. تهران: انتشارات طهوری.
قیومی، احمدبن یعقوب. (۱۴۱۵ ق.). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. چاپ دوم. قم: مؤسسه دارالهجرة.

قبادیانی، ناصر بن خسرو. (۱۳۷۸). *دیوان ناصر خسرو*. چاپ سوم. تهران: انتشارات نگار.
کتاب مقدس. (۲۰۱۴ م.). مؤده برای عصر جدید.

کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ ق.). *الکافی*. چاپ چهارم. تهران: بی‌نا.
لاهیجی، محمدبن علی. (۱۳۷۳). *تفسیر لاهیجی*. تهران: دفتر نشر راد.
مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسه الوفا.
مرتضی زبیدی، محمدبن محمد. (۱۴۱۴ ق.). *تاج العروس من جواهر القاموس*. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالفکر.

مصباح الشریعه. (۱۴۰۰ ق.). امام جعفر بن محمد^(ع). چاپ اول. بیروت: اعلمی.
مطرز، ناصر بن عبّاد. (۱۹۷۹ م.). *المغرب فی ترتیب المغرب*. تحقیق محمود فاخوری و عبدالمجید مختار. چاپ اول. حلب: مکتبه اسامة بن زید.

معین، محمد. (۱۳۷۹). *فرهنگ متوسط فارسی*. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات سپهر.
مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۶۳). *تفسیر نمونه*. قم: دارالکتب الإسلامیة.
مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۳). *گزیده مثنوی معنوی*. چاپ دوم. تهران: انتشارات قدیانی.